

اطلاعیه شماره ۱۲

کمیسیون مبارزه با پوروکراسی و دفاع از دموکراسی کارگری

پوروکراسی سلاح سرکوب آزادی بیان

گفته می‌شود که پوروکراسی تنها زمانی شکل می‌گیرد که تشکیلاتی بزرگ در کار باشد، مانند ادارات بورژوازی یا احزاب و تشکیلات کارگری! و نیز گفته می‌شود که پوروکراسی را نمی‌توان از بین برد و تنها راه حل برای از بین بردنش در فاز اول کمونیزم زمانی که جامعه به طرف کمونیزم کامل پیش می‌رود و طبقات و دولت در جامعه برچیده می‌شود، میسر می‌گردد! پوروکراسی که در مفهوم فارسی *دیوانسالاری* تعریف می‌شود، به زبان ساده یعنی تقسیم کار با امتیازات ویژه. از آنجایی که در جوامع مالکیت خصوصی، ستم طبقاتی امری ذاتی و لایتغیر، طبقه‌ی حاکم همیشه مجبور بوده برای حفظ سلطه‌ی خود از ابزار مختلف استفاده کند. یکی از این ابزارها اداره امورات جامعه از طریق رتبه‌بندی هرمی است. به این ترتیب که افراد بر اساس شغلی که در جامعه دارند، به اصطلاح مقام کسب می‌کنند و هر کس برحسب شغلش در مقامی قرار می‌گیرد که باید نسبت به بالادست خود

قدرشناس بوده و فرهنگ چاپلوسی و چاکرمنشی را در پیش بگیرد، در حالی که نسبت به مقام زبردست، می‌تواند با تحقیر، توهین آمیز و... برخورد کند.

در جامعه‌ی سرمایه‌داری که امروز جامعه‌ای است که ما در آن زندگی می‌کنیم. این رتبه‌بندی موقعیت و مقام، نقش اساسی در حفظ طبقه‌ی بورژوازی حاکم از نظر ذهنی بازی می‌کند. به این صورت که بورژوازی عموماً برای انجام امور جامعه و بهره‌کشی از اقشار مختلف کارگری، قشری را به خدمت می‌گیرد تا با آن‌ها این رتبه‌بندی هر می را بسازد و خودش در گذشته در قله‌ی این هرم نشسته بود و امروزه حتی خارج این هرم نشسته است و با پولش از این قشر آدم استخدام می‌کند و به هر رتبه، به نسبت شغلش آنقدر پول و مقام و قدرت می‌دهد تا آن رتبه تشویق به کنترل رتبه‌های زیرین گردد و کل این هرم، بقیه جامعه یعنی طبقات تحت ستم، را کنترل می‌کند.

شاید این مثال موضوع را بیش‌تر باز کند: یک شرکت بزرگ معمولاً یک مدیرکل دارد و سپس مدیران چندی زبردست او کار می‌کنند. هر یک از این مدیران، معاون، حسابدار، منشی‌ها، سرکارگرهای خود را دارند که در بخش‌های مختلف شرکت یا کارخانه کار می‌کنند. در بخش تحتانی هم کارگران هستند که باید از همه فرمان ببرند. البته این مثال ساده‌سازی شکل این هرم است، زیرا در جامعه امروز تنها روابط حاکم بر کارخانه‌ها نیست که در این هرم قرار می‌گیرد. شما این هرم را در تمام امور اجتماعی می‌بینید، از جمله در بخش‌های مختلف نظامی، در آموزش و پرورش به ویژه در تحصیلات عالی و حتی خانواده. مثلاً چرا پدر و مادرها دوست دارند که بچه‌هایشان دکتر و مهندس شوند؟! زیرا که در ایران (و سایر کشورهای جهان) این شغل‌ها دارای رتبه درآمد و موقعیت اجتماعی بالایی است: یعنی چه؟ یعنی اینگونه

افراد در مقامی قرار دارند که رتبه های زیادی زیردست آنان کار می کنند و از آن ها فرمانبری می کنند. این چه فایده ای دارد؟! در ذات خود نباید مهم باشد. یعنی انسان ها باید بتوانند در زمینه های مورد علاقه خود کار کنند و از زحمت خود زندگی کنند و همه باید برای کاری که می کنند و میزان نقشی که در تولید اجتماعی دارند، از حقوق انسانی مساوی برخوردار بوده و کسی بر کسی دیگر برتری نداشته باشد؛ علم و دانش انسان ها می باید وظایف آن ها را در قبال جامعه پهناورتر و سنگین تر کند، نه آن ها را در قالب هایی جدا بافته از جامعه قرار دهد. مثلاً یک دکتر در جامعه باید مورد علاقه و احترام قلبی مردم باشد به خاطر خدمت و از خودگذشتگی هایش، نه اینکه مورد تعظیم و تکریم قرار گیرد و خود را مافوق بقیه ی مردم فرض کند. اما در جامعه ی طبقاتی ای که به شکل هرمی اداره می شود، این علاقه فرد به شغلش نیست که اهمیت دارد و این بازدهی او به جامعه نیست که ارزشمند است، بلکه این موقعیت اجتماعی اوست که تقدیر می شود و کیش شخصیت ایجاد می کند. این ارزش غیرواقعی در جامعه، فرهنگ و ذهنیتی را ایجاد می کند که از طرف بورژوازی حمایت گشته و توسط این قشر میانی (قشری که کل این رتبه ها را دربر می گیرد) به بقیه ی مردم تحمیل می شود و نهایتاً تأثیر خود را حتی بر فرهنگ طبقه ی کارگر هم می گذارد. به نحوی که از سلام کردن بچه به بزرگ تر شروع شده و به دست بوسی حضرات می کشد.

این قشر که به خرده بورژوازی معروف است، لایه های بسیار دارد و هر چه جامعه ی سرمایه داری عقب افتاده تر باشد، این ارزش های خرده بورژوایی در آن قوی تر است. هر چه وجود این ارزش ها قوی تر باشد، این ابزار سرکوب فرهنگی بورژوازی هم قوی تر می شود، زیرا مردم جامعه با اعتقاد به

این فرهنگ، خود باعث تحمیق خود می‌شوند و حماقت و نادانی کمک بزرگی به حفظ شرایط موجود و در نتیجه ابقای نظام و ستم طبقاتی می‌کند.

این فرهنگ که در نتیجه‌ی رتبه‌بندی مشاغل در جامعه ایجاد می‌شود، بوروکراسی یا دیوانسالاری نام دارد. بوروکراسی آن بخش از فرهنگ جامعه است که مغز انسان‌ها را از درک حقایق باز می‌دارد و اجازه‌ی مستقل فکر کردن نمی‌دهد. چشم‌ها می‌بینند اما مغزها درک نمی‌کنند، زیرا عادت به فکر کردن ندارند و هر فکر مخالفی را با دید منفی برداشت می‌کنند و بدون دلیل نظر مخالف خود را محکوم و سرکوب می‌کنند. ریشه‌ی این همه حماقت و نادانی در این فرهنگ در نوع کار و اهمیت رتبه آنکه بورژوازی تعیین می‌کند، نهفته است. بوروکراسی از انسان یک موجود دوپای به شدت متعصب و خشک مغز می‌سازد، حتی اگر فرد بهترین مدارک تحصیلی را هم داشته باشد و حتی اگر این مدرک در رشته‌ی فلسفه باشد. در حقیقت، در فرهنگ بوروکراتیک فرد تحصیلکرده به ازای میزان دانش‌اش، افتاده‌تر و متواضع‌تر و بردبارتر نمی‌شود، بلکه از خود و جامعه خود دیدی مذهبی دارد و تصور می‌کند که هرگز نباید مورد سوال یا انتقاد قرار گیرد و در نتیجه تنها تا زمانی از علم خود استفاده می‌کند که نظراتش مورد سوال واقع نشود و یا از او انتقاد منفی نشده باشد. اما به محض مورد سوال قرار گرفتن موضع او و یا انتقاد منفی از او، این فرد به سرعت رنگ عوض کرده و تبدیل به یک لومپن می‌شود و هرگونه توهین، تهمت، افترا، دشنام و... را می‌دهد، ولی حتی برای لحظه‌ای حاضر نیست که به سوال یا انتقاد دقت کرده و پاسخ بدهد و یا بحث کند تا یا طرف مقابل را مجاب کند و یا خود قانع شده و موضع خود را اصلاح کند.

ما در این کمیسیون در گذشته از این گونه افراد نام برده ایم و ماهیت طبقاتی آنان را که همانا خرده بورژوازی فرصت طلب است، یاد کرده ایم. اما در اینجا لازم است تا باری دیگر به ماهیت عناصر خرده بورژوازی بوروکرات فرصت طلبی اشاره کنیم که امروز درون تشکیلات یا منفرد در حال گسترش مطالبی به اصطلاح چپی هستند که امروزه در ذات خود بی اساس و حتی ضدانقلابی است. اینگونه عناصر حتی اگر هم کارگر باشند، جز یک کارگر عقب افتاده چیزی بیش نیستند. کارگری که آغشته به فرهنگ بوروکراتیک جامعه‌ی سرمایه داری است و از نظر طبقاتی به خرده بورژوازی تهدیدست نزدیکتر است (مثل همان سرکارگر نامبرده در بالا).

این قشر مورد نظر ما در این بحث، چه از نظر اقتصادی مرفه و چه غیرمرفه، خرده بورژواهایی به معنای کامل هستند، زیرا از صفات برجسته آن‌ها یکی بوروکرات بودن است و دیگری فرصت طلبی شدید و هدفشان هم کیش شخصیت است و بس، خواه در تشکیلاتی مشغول باشند، خواه نه! مواضع سیاسی این قشر فراتر از مواضع حزب توده/اکثریت/حزب چپ و استالینیست‌های تروتسکیست‌نما نمی رود که در تئوری‌های خود همیشه نیمی از حقیقت را بیان کرده و نیمه دیگر را برحسب منافع خود تغییر می دهند و حتی با یکدیگر هم بر پایه‌ی منافع به اصطلاح رفیق اند و هر آنی بر سر هر مسأله یا اختلاف نظری تبدیل به دشمن می شوند.

این عناصر و جریان‌ات وابسته اشان وقتی برای پیشروی کارگری و نیروهای انقلابی خطرناک می شوند که مواضع ضد رژیم جمهوری اسلامی می‌گیرند و با شعارهایی مانند «مرگ بر جمهوری اسلامی، زنده باد انقلاب، زنده باد سوسیالیزم» به خود چهره‌ای به اصطلاح انقلابی می‌بخشند. از دید

سوسیالیست‌ها/کمونیست‌های انقلابی، کسانی که اینگونه شعار می‌دهند عموماً دو دسته‌اند: یکی افراد منفرد که اساساً از تعلیمات مارکسیستی حقیقی بدور بوده‌اند و دیگری آن دسته از افراد و جریاناتی که با آگاهی کامل در جهت گمراه کردن افشار کارگری و زحمتکش که در حال حاضر نیاز به سازماندهی و مبارزه انقلابی برای برچیدن کل نظام سرمایه داری داشته و می‌باید خواهان انجام انقلاب سوسیالیستی و برقراری حاکمیت طبقه‌ی کارگر (دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا) باشند. به صحنه می‌آیند. آنان تفاوت میان شعار «مرگ بر جمهوری اسلامی و زنده باد انقلاب» را با شعار «مرگ بر رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی و زنده باد انقلاب سوسیالیستی» به خوبی می‌دانند، اما شعار انقلابی «مرگ بر رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی و زنده باد انقلاب سوسیالیستی» می‌گیرند و با حذف پاره از کلمات، شعار «مرگ بر جمهوری اسلامی و زنده باد انقلاب» می‌سازند، به این امید که بتوانند اهداف انقلابی را به گمراهی کشیده تا طبقه‌ی کارگر و انسانیت از شر ستم طبقاتی‌های نیابد و بورژوازی از قدرت ساقط نشود، بلکه تنها یک رژیم برود و یکی دیگر جای آن را بگیرد، مثل زمانی که شاه رفت و جایش خمینی آمد، تا شاید در این آب گل آلود ماهی‌ای نصیب این بوروکرات‌های فرصت‌طلب شود.

از اینرو است که در هر یک از صفحات فیسبوکی آن‌ها یا هر نوع گردهمایی‌هایشان، به محض اینکه از موضع سیاسی آن‌ها انتقاد می‌شود، به انتقادکننده حمله ور شده و پس از تهمت و افترا و توهین و ... او را حذف کرده و در راه رویش می‌بندند. جالب اینجاست که در تجربه اخیر یکی از رفقای ما در صفحه فیسبوکی عزیز عارفی نامی وارد و بحث و انتقاد شد و

این شخص اول رفیق ما را از صفحه بیرون انداخته و بعد در غیابش شروع به توهین و افترا زدن کردن. از این جالب تر اینکه در این مرحله علیرضا بیانی، اکثریتی ای که با مازیار رازی در رهبری جریانی کار می کند هم وارد اطاق شده و شروع به خالی کردن دق و دلی اش می کند. هر کس هم که در این صفحه به کار آن ها اعتراض می کند و می گوید که شما نمی توانید در غیاب فرد این طور در باره اش دروغپردازی کنید، از این صفحه اخراج شده و در به رویش بسته می شود. دموکراسی از نظر استالینیست ها یعنی «هر کسی که با ما نیست بر ماست».

این ماهیت خطرناک بوروکراسی است که بعضی ها معتقدند فعلاً در باره اش نمی توان کاری کرد. اما ما معتقدیم که پیشروی کارگری ضمن آگاهی به وجود این بوروکراسی، با استفاده از دموکراسی طبقاتی خود که ریشه در نقش او در تولید اجتماعی دارد، می تواند با این بوروکراسی مبارزه کند. طبقه ی کارگری می تواند از همان ابتدا تشکیلات سراسری خود را از وجود عناصر بوروکرات تا حد زیادی پاک کند. شاید سنوال شود که چطوری! جواب بسیار ساده است: ضمن اجرای دموکراسی سوسیالیستی، مثل رعایت حق آزادی بیان (حق ابراز مخالف نظری با رهبری و حق حفظ استقلال نظر)، رهبری به طور اخص متوجه موقعیت خود در جامعه ی سرمایه داری بوده و با فرهنگ بوروکراتیک درون خود که مانع اتحاد این رهبری با سایر کارگران می شود مبارزه نماید و برعکس تشکیلات بورژوایی که در آن نقش رهبری نقش برتر و جدا از پایه هاست، رهبری خود را همسطح و برابر با بقیه کارگران دانسته و مقام رهبری را تنها برای داشتن مسئولیت های بیش تر و سنگین تری از طبقه جدا کند. چرا؟ زیرا که در ماهیت طبقه ی کارگر هیچ خصلت فردگرایی و

بوروکراتیک نمی تواند وجود داشته باشد و پیشروی کارگر و نیروهای انقلابی منافع خود را در منافع جمع می توانند بیابند و برعکس نظام سرمایه داری که برای حفظ خود، نیاز به رتبه بندی و سرکوب دارد، طبقه ی کارگر برای سرنگونی این نظام و برقراری حاکمیت خود، درست عکس این را نیاز دارد: یعنی اتحاد و همبستگی و برابری، به طوری که بین رهبری و بقیه ی اعضا فرقی نباشد و از حقوق برابر برخوردار باشد. این نوع دموکراسی آن روی سکه بوروکراسی حاکم بر جامعه امروز است و با رعایت این دموکراسی افراد بوروکرات یا جذب نمی شوند و یا اگر وارد تشکیلات انقلابی کارگری بشوند، به آسانی شناخته شده و هرگز به مرحله ی رهبری نباید راه یابند و در بهترین حالت تنها می توانند به عنوان یک عضو ساده به تشکیلات انقلابی یاری رسانند، زیرا وجود این افراد در رده های بالاتر تشکیلات انقلابی بسیار خطرناک است و آن ها در هر فرصتی برای انحراف جنبش کارگری استفاده خواهند کرد. باید به خاطر سپرد که این بوروکراسی دستگاه دولتی در انقلاب کارگری بود که نهایتاً نه تنها در روسیه بلکه در کل جهان تا کنون بیش از یک قرن انقلابات سوسیالیستی را به عقب راند. این بوروکراسی دولتی در روسیه بعد از مرگ لنین به طور ناگهانی ظهور نکرد، بلکه درون حزب کمونیست شوروی و بلشویک ها افرادی مثل استالین و سوسیال دموکرات های منشویک بودند و در اولین فرصت مناسب قدرت از دست نیروهای انقلابی بدر آوردند. فرهنگ و اخلاق انقلابی طبقه ی کارگر تنها وسیله ای است برای مبارزه با بوروکراسی ارتجاعی خرده بورژوازی در جامعه ی سرمایه داری!

از این رو است که ما معتقدیم اگر همه ی نیروهای انقلابی نیاز به مبارزه با بوروکراسی را از ابتدا جدی نگیرند و فرهنگ تازه ی انقلابی را پایه گذاری

نکنند ساختن تشکیلات انقلابی که بتواند انقلاب سوسیالیستی را به ثمر رسانیده و در دوران گذار همواره انقلابی باقی مانده و بتواند مانع بازگشت سرمایه داری جهانی گردد، هرگز ممکن نخواهد شد. زیرا قبل از اینکه تشکیلات انقلابی شکل گیرد، فرهنگ حاکم بر جامعه‌ی سرمایه داری پیشاپیش سلاح نابودی آن را فراهم کرده است.

تروتسکی برخلاف مارکس، نئین و... از آنجایی که بوروکراسی استالینیستی را با تمام وجود تجربه کرده بود، روی مسأله‌ی اخلاق و رفتار نیروهای انقلابی احزاب (حتی بین الملل چهارم) به ویژه در رابطه‌ی با مبارزه با بوروکراسی تکیه کرده و کتاب‌ها و مقالاتی زیادی در این مورد نگاشته است. هر چند به خاطر ترور شدن اش و اعدام، سربه نیست و زندانی شدن یارانش ادامه راهش سد گردید.

در اینجا ضروریست که درباره‌ی نقش «کا.گ.ب.» در متلاشی کردن تروتسکیزم هم اشاره‌ی کوتاهی بکنیم. کشتار تروتسکیست‌های انقلابی و ترور شخص تروتسکی از یک طرف، از طرف دیگر پیروزی استالینیزم در جنگ و الحاق اروپای شرقی و در نتیجه‌ی آن شکست انقلابات سوسیالیستی در کشورهایمانند یونان، اسپانیا، فرانسه و... باعث سرخوردگی احزاب تروتسکیستی در سطح بین المللی گردید و زمینه‌ی نفوذ عناصر استالینیست به درون احزاب تروتسکیستی را فراهم آورد. با افزایش تعداد عناصر استالینیست در رهبری این احزاب کم کم اهمیت مبارزه‌ی انقلابی به طور کلی از بین رفت چه رسد به مبارزه با بوروکراسی! این نقشه‌ی براندازی تروتسکیزم به دست «کا.گ.ب.»ی استالینیزم بزرگ‌ترین خدمت را به سرمایه داری و بزرگ‌ترین ضربه را به انقلابات کارگری در سطح بین المللی

زد که تا به امروز جبران ناپذیر بوده است. به این ترتیب، این احزاب در عمل استالینیست بوده و در نام "تروتسکیزم" را تنها به یدک می کشند (مانند بین الملل چهارم فعلی و یا در ایران مانند بابک زهرانی) که در برنامه با جریان هایی مانند حزب توده و غیره فرق اساسی ندارند.

در نتیجه ما برخلاف نظر خیلی ها، معتقدیم که مبارزه با بوروکراسی را نمی شود از مبارزه ی انقلابی برای انجام انقلاب سوسیالیستی جدا کرد. بخشی از برنامه ی انقلابی باید دربر گیرنده ی مبارزه با بوروکراسی بوده تا بتوان دموکراسی سوسیالیستی را میان نیروهای انقلابی تشکیلاتی به کار برد. درصد میزان علاقه ی هر کادر سیاسی به مبارزه با بوروکراسی، برابر است با درصد میزان دوری او از آلودگی به فرهنگ حاکم بورژوازی و درصد نزدیکی اش به معیارهای انقلابی سوسیالیستی.

۳۰ فروردین ۱۳۹۹

۱۸ آوریل ۲۰۲۰